

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفت شناسی

دکتر پیروز فطوریچی

جلسه ی دوم

۱۳۸۳/۷/۱۲

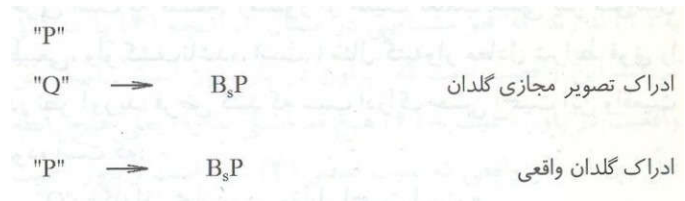
ادامه ی بحث در باب پاسخ گلدمن به معضل گتیه

بحثها در باب نظریه گلدمن و مقاله ۱۹۶۷ وی بود گلدمن در ادامه باورها و معارف را به دو قسمت تقسیم میکند باورهای استنتاجی یا **Inference** و باورهای غیر استنتاجی، مثال باورهای غیر استنتاجی باورهای حسی است. ممکن است نتیجه پردازش باورهای حسی، استنباطی مشخص باشد ولی اینجا مراد باورهای حسی ای است که مورد پردازش و استنباط واقع نشده اند. مثالهای خود گتیه ناظر به باورهای استنتاجی و استنباطی بود ولی معرفت شناسان بعد از وی نشان داند که اشکال وی صرفا ناظر به این دسته از معارف نیست و در معرفت های غیر استنتاجی نیز وارد است. گلدمن مثالهای نقض گتیه را در انواع معرفت ها مورد بررسی قرار میدهد و سعی میکند از کارایی نظریه خود در هر کدام دفاع کند.

۱. بررسی مساله گتیه در ادراکات حسی

اولین موردی که گلدمن بررسی میکند ادراکات حسی است. باور حسی باید چه وضعیتی داشته باشد تا معرفت حسی تلقی شود. وی میگوید فرض کنید گلدانی در اتاق شما وجود داشته باشد و گلدانی را مشاهده کرده اید و باوری برایتان پدید آمده است که گلدانی وجود دارد. طبق نظریه ی گلدمن این باور زمانی معرفت است که هم صادق باشد و هم پیوند علی مناسبی در آن برقرار باشد. حال فرض کنید همان زمان که گلدان را نگاه می کرده

اید یک تصویر هولوگرام در امتداد چشم شما و گلدان تشکیل شده بود که تصویر ایجاد شده میان چشم شما و گلدان حائل شده بود و مانع از آن شده است که شما گلدان واقعی را ببینید و آنچه به عنوان تصویر گلدان دیده اید، تصاویر هولوگرامی بوده است. در واقع شما تصویر مجازی را دیده اید اما به صورت اتفاقی گلدان هم در اتاق وجود دارد. در این مثال طبق نظریه ی گلدمن ، نمیتوان معرفتی را به شما نسبت داد، زیرا رابطه علی مناسبی میان باور شما و گلدان موجود در اتاق وجود ندارد.



۲. بررسی مساله گتیه در باورهای ناشی از حافظه

در باورهای از طریق حافظه اگرچه استنباط و استنتاجی وجود ندارد ولی بازهم وجود یک پیوند علی ضرورت دارد میان آنچه که فرد هم اکنون به یاد می آورد و آنچه که در حافظه اش ذخیره شده است. آنچه در حافظه است باید علت باور شما به گزاره ای باشد که آن را به خاطر می آورید.

۳. بررسی مساله گتیه در باورهای استنباطی

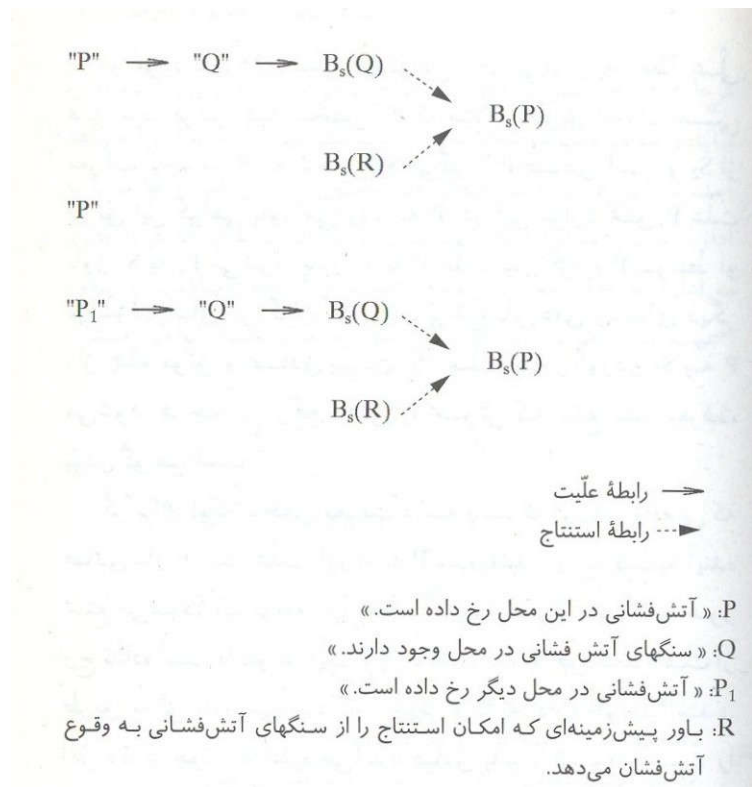
در اینجا باید دقت بیشتر کرد. در باورهای استنتاجی گلدمن دو الگو را مطرح میکند که در ادامه می آید. منظور از استنباطی باوری است که صرفاً حاصل حس نیست ، بلکه حاصل تامل و پردازش محسوسات است. در یک استدلال از نظر گلدمن ضروری نیست که شخص بتواند بالفعل آن را بیان کند و حتی ضروری نیست که استدلال آوری برای او پروسه ای آگاهانه باشد، به خلاف آنچه از سخن کلارک بر می آمد. دو الگویی که کلارک بیان میکند یکی الگوی خطی و دیگری الگوی شاخه ای است. ابتدا به الگوی خطی می پردازیم.

الف) الگوی خطی

گلدمن الگوی خطی را در دو مرحله بیان میکند . در مرحله اول یک باور استنباطی را توضیح میدهد و نشان میدهد که براساس نظریه پیشنهادی او چگونه این باور استنباطی معرفت خواهد بود. وی میگوید که فرض کنید که فردی در اطراف شهر گدازه های جامدی را میبیند و بر اساس الف) این مشاهده و ب) باورهای پیش زمینه ایش، استنباط میکند که کوهی در این اطراف وجود دارد که چند قرن قبل فوران کرده است. در اینجا فرض

میکنیم که مقدمات و استدلال درست است ، این باور استنباطی زمانی معرفت محسوب میشود که رابطه علی وجود داشته باشد بین حقیقتی که موجب صدق این گزاره میشود -فوران آتش فشان در چند قرن قبل- و باور به این گزاره. در این فرض ما با معرفت روبه روییم چون فوران آتش فشان در چند قرن قبل ، یعنی همان حقیقت خارجی، موجب باور شخص به آن گزاره شده است.

در فاز دوم گلدمن به سبک گتیه مثال نقضی را مطرح میکند که اساس آن استنباط ما است و بعد با نظریه پیشنهادی خودش آن را پاسخ میدهد تا کارکرد این نظریه اش را نشان بدهد. مثال وی این است که میگوید فرض کنید که کوه آتشفشانی چند قرن قبل فوران کرده است و بعدا که خاموش شده است کسی آمده و گدازه های آن را به مکان دیگری منتقل کرده، بعد از مدتی دوباره کسی آمده و گدازه های منتقل شده ، را درست به جای اول خود باز میگرداند. حالا فردی با گدازه ها روبرو میشود ولی در حالتی که صحنه در معرض دید او دستکاری شده است، و برای او باور صادقی پدید می آید که در این اطراف کوه آتش فشانی بوده که چند قرن قبل فوران کرده است، در اینجا باور فرد صادق و موجه است ولی معرفت نیست، زیرا در آن شانس معرفتی دخیل بوده است. بر اساس نظریه پیشنهادی گلدمن معرفت نبودن این فرض کاملا قابل توضیح و مشخص است، در اینجا چون پیوند علی درخور و مناسبی میان باور و حقیقتی که آن را پدید آورده وجود ندارد لذا آنرا نمی توان معرفت دانست.



یک نکته که باید به آن دقت کرد این است که بعد از گتیه و در پاسخ به نقض های گتیه وار ، عموماً تنافی شانس معرفتی با معرفت تلقی کردن باوری پذیرفته شده است ولی خود این مساله میتواند مورد بحث واقع شود، و مثلاً در بسیاری مثالها و نمونه های گتیه وار ، شاید کسی ادعا کند که شهودا در این موارد شانس معرفتی منافاتی با معرفت تلقی کردن باور ندارد.

۴. بررسی مساله گتیه در باورهای استنباطی مبتنی بر گواهی

تحلیل بعدی در استنتاجهای مبتنی بر گواهی است. در گواهی ، یک بحث اساساً راجع به معرفت تلقی کردن آن است که این را گلدمن میپذیرد و گواهی را از منابع معرفت میداند و بحث بعدی صحت استنتاجی است که در مقدماتش از گواهی استفاده شده است. بحث در این قسمت دوم کمی دقیقتر است چون اساساً در استنباطی که در مقدماتش از گواهی دیگران استفاده شده ، خود این وساطت دیگران راه را برای ورود و مداخلیت شانس معرفتی هموار میکند نسبت به حالتی که واسطه ای نیست. گلدمن برای وجود رابطه علی مناسب و در خور سه شرط ذکر میکند که به آنها در قسمت تحلیل گواهی تصریح میکند:

۱- پیوند علی میان باور و حقیقت خارجی ایجاد کننده آن وجود داشته باشد.

۲- روند استنتاجی دارای بازسازی ذهنی، درست و مطابق با واقع باشد.

۳- استنتاج ها به لحاظ ماده و صورت قوی، محکم و معتبر باشند.

در گواهی نیز دو مرحله را طی میکند ، ابتدا نمونه ای از تحلیل استنتاج مبتنی بر گواهی را با نظریه خود شرح میدهد و سپس نمونه ای گتیه وار نقل میکند و کارایی نظریه خود را با حل آن نشان میدهد. تحلیل اولیه وی این است که میگوید فرض کنید شخص (S1) خبرنگار مثلاً از طریق ادراک حسی معرفت دارد که (P) (آتش سوزی در محلی) به شخص S2 (خواننده روزنامه ای) میگوید که P صادق است و (S2) از طریق این گواهی باور می آورد که (P)، در این مثال تحقق (P) علت باور (S1) به (P1) میشود. باور (S1) به (p) علت بیان گزاره ی (P) توسط او میشود و بیان این گزاره ، همراه با برخی باورهای زمینه ای دیگر (از جمله موثق بودن و صادق بودن (S1)) علت باور آوردن (S2) به (P) میشود. هر چه این زنجیره علی را مخدوش کند مانع مفید معرفت بودن گواهی است.

نمونه گتیه واری که گلدمن مثال میزند نیز این است که: فرض کنید در جایی واقعا آتش سوزی شده است و خبرنگار آن را در روزنامه ای منعکس کرده است ولی خبر وی در روزنامه همراه با غلط تایپی بوده و این گزاره

که فلان جا آتش گرفت در متن روزنامه آتش نگرفت نوشته شده است. خواننده روزنامه که اطلاعش از ماجرا به واسطه خبر خبرنگار است حین خواندن روزنامه "ن" نگرفت را نمی بیند و برایش این باور شکل میگیرد که فلان مکان آتش گرفت. این باور او هم صادق است و هم موجه ولی معرفت نیست، چون ارتباط علی باور و حقیقت خارجی از طریق واسطه گواهی منقطع شده است. و اینجا باز شانس معرفتی مدخلیت یافته است.

نکته قابل توجه این است که سخنان گلدمن در باب سه شرطی که ذکر میکند بیشتر ناظر به نفس الامر است تا خود شخص باور کننده، و مثلاً ناظر به بازسازی روند استدلال میگوید مهم بازسازی درست و مطابق با واقع این روند است چه توسط خود شخص با درون نگری صورت گیرد چه با واسطه دیگری و چه به هر نحو دیگری.

نظریه علی معرفت و بحث های گلدمن یکی از زمینه های بحث برون گرایی در معرفت شناسی است که نظریه مقابل آن درون گرایی است این بحث ناظر به این است که عوامل توجیه باید درونی باشد یا بیرونی، در این بحث گلدمن با توجه به همین نظریه علی معرفت، پیوند علی باور فرد با خارج را صورت معرفت تلقی کردن آن میداند. (لذا آنچه به نظر وی هم است این است که روند قابل اعتمادی طی شده باشد)

ب) الگوی شاخه ای و تحلیل معضل معرفت به آینده

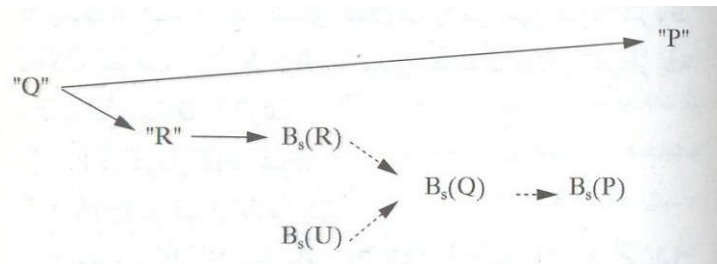
گلدمن الگوی دوم را با طرح مساله جدیدی بیان میکند. گلدمن میگوید اگر در معرفت پیوند علی معتبر باشد، نحوه معرفت ما به آینده چگونه میسر است؟ به گونه ای که دچار معضل علیت معکوس که باطل است، نشویم. یکی از مخالفتها و حملات عمده به بحث تئولوژی ناظر به مفهوم غایت بود که معتقد بودند به معضل علیت معکوس دچار است. گلدمن بیان میکند که آنچه راه گشا در بحث است این است که پیوند علی دو صورت دارد، یکی آن که میان دو چیز رابطه علی باشد و یکی علت دیگری باشد و دیگری آنکه میان دو چیز رابطه علی باشد و هر دو معلول برای علت سومی باشند، مثلاً در بیماری آنفولانزا میان تب و لرز رابطه علی است ولی یکی علت دیگری نیست بلکه هر دو معلول علت سومی هستند که ویروس آنفولانزا باشد.

مثلاً فرض کنید شما کنار شومینه نشسته اید، با دیدن آتش شومینه این باور در شما شکل میگیرد که دودی از دودکش در حال بالارفتن است، در اینجا آتش درون شومینه به عنوان یک حقیقت دو شاخه میشود، شاخه ای از آن به ایجاد دود در واقع برمیگردد و شاخه ای دیگر عامل استتاج باور شماست که دودی از دودکش در حال بالارفتن است. دقت شود که باور شما نتیجه دیدن دود نبوده است بلکه حاصل استنتاجی است که از دیدن آتش

به دست آمده است (بطلان علیت معکوس به این خاطر است که در آن معلول مقدم بر علت شده است که نادرست است).

در بیان الگوی دوم نیز گلدمن همان دو فاز و مرحله ای را که در الگوی اول طی کرد، طی میکند. مثال وی برای مرحله اول این است میگوید فرض کنید فردی (علی) قصد دارد در روز دوشنبه به مرکز شهر برود، در روز یکشنبه به رضا از این قصدش خبر میدهد، علی در روز دوشنبه قصد خود را عملی میکند و به مرکز شهر میرود، در این فرض، آیا اگر در روز یکشنبه رضا را صاحب این معرفت بدانیم که علی دوشنبه به مرکز شهر میرود، مرتکب علیت معکوس نشده ایم؟ گلدمن میگوید با توجه به آن چه بیان شد میتوان رضا را در یکشنبه صاحب معرفت دانست و اشکالی هم پیش نیاید. به این صورت که علت معرفت رضا و رفتن روز دوشنبه علی، مشترک است و آن قصد علی مبنی بر رفتن به مرکز شهر در روز دوشنبه است.

در این حالت هم میتوان نمونه گتیه واری بیان کرد. مثلا فرض کنید علی بعد از گفتن قصد خود به رضا مبنی بر رفتن به مرکز شهر، از قصد خود منصرف شود، ولی در روز دوشنبه آدم ربایی ای رخ دهد و علی در طی آن توسط آدم ربایی دستگیر شود و در مرکز شهر رها شود. در اینجا باور رضا محقق شده است و معرفت او هم صادق است و هم موجه، ولی طبق شرط گلدمن نمیتوان آن را معرفت محسوب کرد چون در آن شانس معرفتی دخیل بوده است و رضا نمیتواند زنجیره علی مورد نظر را بازسای کند.



البته این گونه نیست که الگوی دوم فقط در معرفت به آینده کارایی داشته باشد و می توان آن را در معرفت به گذشته نیز به کار برد که مثال آن همان آتش و شومینه و دودکش است که قبلا ذکر شد. در مثال گذشته می توان گفت که من الان می دانم که دیشب از دودکش شومینه دودی بلند می شده است. در این جا پیوند علی میان آتش و شومینه و دودی که بلند می شود از یک سو و باور من به این که دودی از دودکش بلند شده است از طرف دیگر وجود دارد.